

اشباح پندار زردشتی و مثل افلاطونی



رضا مهریزی

دانشجوی کارشناسی ارشد ایران شناسی دانشگاه شهید بهشتی

جداباش و مفارق اعلام می‌کند، بدان‌سان که آن‌ها در حکم باشنده‌هایی آرمانی، در حکم ارواح پاک، ظهور می‌کنند که هرگونه زندگی را در جهان و در انسان به بار می‌آورند و پرورش می‌دهند و نیز نگاه می‌دارند. این سردیسه‌ها قبل از فرد فرد موجودات از پیشاپیش وجود داشتند و آن‌گاه بر چیزها فرود آمدند و با تن آن‌ها پیوستند، ولی پس از مرگ هر موجودی به اثر ناب هستی فروغ آرمانی برمی‌گردند.

این امر بویژه در مورد روان انسان‌ها مصدق‌ها دارد. این‌جاست ریشه پیشباشی و وجود از پیشاپیش روان که ناگفته‌نماند خود زردشت آن‌را از هندوستان به ارث برده است. و این‌جاست ریشه‌ی این‌که روان به تن تیره می‌گردد و ریشه‌ی آموزه مربوط به نامیرایی روان. کاملاً بر همین منوال است که افلاطون پس از زردشت آموزش می‌دهد. بنابراین افلاطون پُرشگرف شالوده‌ی گزار آموزه مُثل نیست؛ او یک تاراجگر است؛ و این نه از آن روی که وی، تعالیم زردشت را بازنگاری کرده، بلکه از آن روی که او این امر را مکتوم و پنهان داشته است. (پانوسی، ۱۳۸۱: ۶۵ و ۶۴)

این بود سخنان پانوسی در مورد تاثیر آموزه‌های زردشتی بر مثل افلاطونی؛ اما، ما در ادامه نقدهای خود را بر کلام وی بیان می‌کنیم:

۱- چنان‌که پیداست آقای پانوسی، با همه‌ی وسعت اطلاعات، شناخت کاملی از آموزه‌ی مُثل افلاطونی نداشته است؛ زیرا اگر ایشان از لحاظ علمی و شناختی بر آموزه‌ی مُثل اشراف داشت، می‌دانست که جهان مُثل، جهان ارباب انواع است. یعنی در عالم مُثل، تنها هر نوعی دارای یک مثال است؛ یعنی نوع انسان، به‌عنوان یک امر کلی، دارای یک مثال است و یا نوع درخت، به‌عنوان یک امر

که از کجا افلاطون آموزه مُثلش را گرفته بود. از نظر زردشت هر چیز محسوس دارای سردیسه‌یی در جهان مینوی است و برعکس هرگونه تابدیسه‌یی دیده شدنی از باشنده‌یی دیده نشدنی به‌وجود آمده است. زمین تکرار خشنی از آسمان است. به عبارت دقیق‌تر می‌توان گفت که هر بخشی از باشندگانی و حتا هر فرد مینوی دارای سردیسه‌یی ویژه‌ی خود در آسمان است. این است آموزه‌ی زردشت.

این سردیسه‌ها خود دامنه‌یی (ملکوتی) از مدارج به زیرآزیر خود تشکیل می‌دهند. آن‌ها خود تابدیسه‌هایی هستند از یک فروغ سرآغازین؛ یعنی از فروزان‌ترین همه سردیسه‌های که ذات یزدانی‌ست؛ البته ذات یزدانی نیکه یعنی اهورامزدا. زردشت این سردیسه‌ها را کمابیش

□ در خصوص رابطه‌ی میان پاره‌یی از آموزه‌های زردشت و بخشی از فلسفه‌ی افلاطون، نظرات مختلفی تاکنون ارائه شده است که ما ابتدا، آخرین نظریه‌ی مطرح شده را نقل و سپس به نقد آن پرداخته و نظریه صحیح را نیز ارائه می‌دهیم.

آقای استفان پانوسی در کتاب تاثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون نظر خود را چنین ابراز می‌دارد که «نقطه‌ی هسته‌یی در فلسفه‌ی افلاطون مثال‌هایش (مثل) هستند. آموزه‌ی افلاطون درباره‌ی مثل آموزه‌یی‌ست زردشتی. خود افلاطون خاستگاه واقعی آموزه مُثلش را پنهان داشته است؛ حتا دیرپاترین و ارجمندترین شاگردانش، ارسطو، این امر را مکتوم گذاشت؛ چرا که در غیر این صورت دیگر یارای آن را نمی‌داشت فرضیه‌هایی در این مورد برپا کند

اهورا و امشاسپندان

توران شهریاری (بهرامی)

شش امشاسپندان اهورایی‌ند
که در اوج نیکی و زیبایی‌ند
صفات خداوند یکتا بوند
خود از ویژگی‌های مزدا بوند
نماد تساوی مرد و زنند
هر آن‌گونه تبعیض را دشمنند
نخستین آنان «وهومن» بود
در امروز آن نام، بهمن بود
که باشد ابر آگهی و خرد
خداوند را جز خرد کی سزد؟
پس از آن «آشا» نظم دنیا بود
که آن راستی، راه مزدا بود
کنون نام آن است اردیبهشت
که از راستی و درستی سرشت
«خَشْتَر و تیربو» نماد فر است
در امروز آن نام شهرپور است
که از ویژگی‌های مزدایی است
ابرقدرت و هم توانایی است
سه دیگر نمودار روح زن است
جهان از حضور زنان گلشن است
«سپند آرمیتی» که اسفند هست
نمودار مهر خداوند هست
زن و هم زمین مظهر آن بوند
که این هر دو از مهر یزدان بوند
کمال و رسایی‌ست «هُورَوَات»
که خرداد هست و چو آب حیات
در آن هستی آرمانی بود
چو بی‌مرگی و جاودانی بود
در آیین زرتشت و دین کهن
برابر بود پایه‌ی مرد و زن
هر آن‌کس که سود آفرین‌تر بود
به نزد خداوند برتر بود

در آیین زرتشت خداوند شش فروزه و ویژگی دارد که عبارتند از: ۱- وهومن
۲- آشا و هیشتا
۳- خَشْتَر و تیربو
۴- سپند آرمیتی
۵- هوروات
۶- امرتات که امروز به نام بهمن و اردیبهشت و شهرپور و اسفند و خرداد و امرداد آن‌ها را می‌شناسیم. سه‌تای آن روح مذکر و سه‌تای آن روح مؤنث دارند.

کلی، دارای یک مثال است و یا نوع اسب به عنوان یک امر کلی، دارای یک مثال است و... نه این که فرد فرد انسان‌ها یا درخت‌ها و یا اسب‌ها و... دارای یک مثال جداگانه و خاص خود باشند، به قول فردریک کاپلستون: «اساس نظریه‌ی صور یا مُثُل افلاطون به‌طور ساده این است که مفهوم کلی صورتی انتزاعی خالی از محتوا یا مرجع عینی نیست، بلکه برای هر مفهوم کلی حقیقی یک واقعیت عینی مطابق آن وجود دارد.» (کاپلستون، ۱۳۶۸: ۱۸۰)

۲- آقای پانوسی در مورد این که زردشت چه‌گونه مطالب خود را از هندوستان به ارث برده است نه دلیلی ارائه می‌کند و نه منبمی معرفی می‌نماید.

این مساله که زردشت بخشی از آموزه‌های خود را از هندوستان به عاریت گرفته باشد نیازمند تأمل و تدبر بیش‌تر است، زیرا وجود عناصر مشترک در تفکرات ایرانی و هندی که دارای پیشینه‌ی زندگی و در نتیجه جهان‌بینی مشترک‌اند، به معنای تأثیر و تأثر یکی بر دیگری یا از دیگری نمی‌باشد.

۳- در این قسمت ما آن چه را که نظریه‌ی درست می‌دانیم بیان می‌کنیم و آن این که اگر بتوان یک آموزه‌ی زردشتی را با مثل افلاطونی مقایسه کرد و آن را خاستگاه تفکر افلاطون قلمداد کرد، آن آموزه چیزی نیست جز «امشاسپندان».

همان‌طور که می‌دانیم بر طبق اساطیر ایرانی «اورمزد نخست امشاسپندان را می‌آفریند.» (آموزگار، ۱۳۸۵: ۱۵)

و هر یک از امشاسپندان مسوول ایجاد و نگه‌داری و در ضمن نماد یک دسته از موجودات هستند؛ مثلاً بهمن که نخستین امشاسپندان است «پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است.» (هینلز، ۱۳۸۴: ۷۱) یا مثلاً امرداد (امرتات) «سرور گیاهان است.» (آموزگار، ۱۳۸۵: ۱۸) بنابراین ما معتقدیم که برخلاف نظر آقای پانوسی، این امشاسپندان بوده‌اند که مرجع الهام به افلاطون بوده‌اند و افلاطون توانسته است با الهام‌گیری از آنان و نیز نبوغ خارق‌العاده خوش نظریه‌ی مُثُل را ابداع کند. ■

منابع

- ۱- پانوسی، استفان، تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، تهران، موسسه‌ی پژوهشی حکمت و فلسفه‌ی ایران، ۱۳۸۱.
- ۲- آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
- ۳- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، جلد یکم، یونان و روم، ترجمه‌ی سیدجلال‌الدین مجتویی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۸.
- ۴- هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۴.